



طه اخطاری
تهران

کنیم؛ به اشک‌های پیامبر در آغوش
اُم اییها...

دارم به حضرت خدیجه (س) فکر می‌کنم؛
به یکی از بهترین چهار بانوی دو دنیا؛ به او، مادر
سیده‌التسا...

که اورا، کارهایش را، عشقش را و عمری که صرف اسلام
کرد را نمی‌شناسیم... بیا به او فکر کنیم!



تو همه مقتدا شدی، من همه اقتدا شدم

دارم به تو فکر می‌کنم...
به زمانی که اولین بار، نگاهت به یتیم عبدا... افتاد؛ به
لحظه دل سپردنت... به تمام ثروتی که در راه پرپیچ و خم
تبلیغ اسلام، بدون هیچ چشمداشتی وقف کردی... به
تمام آن خون دل‌هایی که پا به پای رسول نوشیدی...
دارم به اولین نمازت به اقتدای همسرت فکر می‌کنم؛
به این که چقدر عاشقانه «ا... اکبر» گفتی و دل به مسیر
عاشقی دادی...

تو محرم بودی برای محمد (ص) همچون حرا، مأمن و
پناه و آرامش...

دارم به «مادر» بودنت فکر می‌کنم؛ به اشک‌های
فاطمه (س) در آغوش تو... به رازهای مگویی که در سینه
داشتی و فاطمه می‌شنید... به «یوما» بودنت!

بیا به عام‌الحرز فکر کنیم، به همان سالی که غم داشت
و درد و اندوه... بیا به مصیبت‌های پدر و دختر فکر



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۵۳ ■ اردیبهشت ۱۴۰۰

نوجوان
جوان



اگه تا حالا

نمی‌دونستی

چطوری می‌تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می‌کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیج شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تو رو

پیدا می‌کنیم

۲



ریحانه شکری
تهران

پیاز و اینشتین

تلفن رو از گوشم دورنگه داشتم که
غروندهای مامان رو نشنوم.

امروز صبح سرزنگ ریاضی وقتی که غلامی گفت:
بیخشید خانم، امروز امتحان داشتیم، امتحان
نمی‌گیرید؟ خون جلوی چشمم رو گرفت و گفتم
از کی تا حالا پیازم قاطی میوه‌ها شده؟! همین
یک جمله کافی بود که دوست عزیز و قدیمیم،
پیاز صیفی جات زاده به من ثابت کنه که هیچ وقت
پشت سر خاندان پیازها این طور صحبت نکنم و
اتفاقا خودم از پیاز کمترم و نباید قاطی شون شم.

نمی‌دونم مامان شما هم از اون صحبت‌های دو
دقیقه‌ای معروف با خاله تون داره یا نه ولی لازم به
ذکر هست که بگم خاستگاه نظریه نسبیت زمان
دقیقا اینجاست... حالا ممکنه برای بعضی‌ها

سوال بشه که چطوری؟ یه کم بیشتر توضیح میدم.
یه شبی از شب‌های سرد زمستون مامان اینشتین
پیازهای روی گاز رو می‌سپره به پسرش، اون موقع
اینشتین از نسبیت زمان خبر نداشت و نتیجه‌اش
شد جزغاله شدن پیازها... همون لحظه بود که

چراغی بالای سرش روشن شد که چطور ممکنه
دو ساعت خودش با دو دقیقه مامانش برابری
کنه؟! و این شد ماجرای کشف نظریه نسبیت زمان!

ظهر وقتی دو دقیقه نسبیت زمان برای خودم و
پیازهای سوخته اتفاق افتاد، آرزو کردم کاش من
جای پیازها بودم و کمرم زیر بار جمله سنگین مامان
که با آرامش مامان خرس مهربون گفت یه کم از

بچه‌های مردم یاد بگیر، خم نمی‌شد. اگه شجاعت
پسر شجاع رو داشتم می‌گفتم بچه مردم همون
اینشتین بود که اونم خوشبختانه پیازها رو سوزوند
ولی شجاعتم در مقابل مامان، از شیپورچی کمتر

نباشه بیشتر نیست.

بنابراین تصمیم گرفتم برم مغازه

و دو کیلو پیاز بگیرم تا

خسارت پیازهای

سوخته مامان رو

جبران کنم، ولی

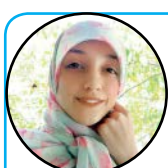
غروندهای مامان از

پشت تلفن همچنان

ادامه داشت تا بار دیگه به

من ثابت بشه پشت سر

پیازها از گل نازک‌تر نگم.



ریحانه محمودی
تهران

می‌شود چارقند مشکی مادر بزرگ
چشم به راه، سیاهی می‌شود جای
خالی کنار سفره و سیاهی می‌شود...

اکنون ما هستیم که تصمیم می‌گیریم که سیاهی در
عمق جانمان نفوذ کند یا دمش را بگذارد روی کولش
و گورش را گم کند، حقیقت این است که مایی صبرانه
منتظر باران مطهر و رنگین‌کمانیم!



پرسه در شهر

بالا تر از سیاهی که رنگ نیست، هست؟ یقینا بیشترتان
می‌گویید نه! اما این روزها همه‌مان فراتر از سیاهی
را به چشم دیده‌ایم. سیاهی و تاریکی از پشت قله
دماوند، سرک می‌کشد، گاهی هم در جنگل‌های بلوط
قدم می‌زند، اما بیشتر اوقات کارش شده دودیدن میان
کوچه‌پس‌کوچه‌ها، نشستن در مهمانی‌ها و آواز خواندن
در مسیر مسافرت.

حسابی که شور و غوغا به راه انداخت و میان شهر هله‌له
سر داد، به دست‌های لاغر اندامش گلویت را می‌فشارد
و در راه نفست سد می‌سازد و بی‌حوصلگی را به تک‌تک
سلول‌هایت تزریق می‌کند.

گاهی هم از سرلج بازی کارت را به بیمارستان می‌کشاند
و توان مقابله را از تو می‌ستاند، دست آخر هم سنگ قبر
و مراسم ترجیم کوچکی را به تو هدیه می‌کند.

سیاهی، می‌آید و کنج خانه می‌نشیند، سیاهی می‌شود
روبان سیاه قلاب عکس‌های روی تاقچه، سیاهی

چاپ کرونا

بالا تر از سیاهی رنگی نیست؛ هست؟

این ضرب‌المثل دقیقا خوراک این روزهای ماست و به
گمونم خود کرونا اینو نوشته تا کتابش که یک‌ساله هست
به چاپ رسیده، بدون عنوان نباشه، حالا که فروش این
کتاب در جهان به بیش از سه میلیون خریده‌ای رسیده و
نزدیک صد میلیون نفر اون رو خواندند، تازه‌ایا داره جلد
چهارم این کتاب رو چاپ می‌کنه و انگاری استقبال انتشار
این کتاب در جهان داره دوبرابر میشه. آخرین آمارهایی
که به دستمون رسیده آمریکا و هند از پیشگامان خرید
این کتاب هستن و گویا کشور عزیزمان، ایران هم
خواهان خرید این کتاب است.

دوست عزیزمان، کرونا اولین شمار کتابش را به صورت
رسمی در چین منتشر کرد و اما وقتی کتابش دست به
دست و به تدریج به کشورهای دیگه رسید به فکر چاپ
شمارهای بعدی افتاد.

اگر دقت کنید رنگ زندگی این روزهای ما دقیق، مشابه
رنگ روی جلد کتاب دوستمون کروناست، حالا چرا
میگم دوستمون چون که چین زمانی همسایمون
بود و زشته به خاطر انتشار یک کتاب پرطرفدار جهانی

مائده راجی
از تهران

لقب دشمن بهش بدیم.

الان وضعیت کشورها طوری شده که
چه از دوست و چه از دشمن شون دوری

میکنن؛ چرا که خطری بزرگ آنها را تهدید به مرگ می‌کنه و
آن خطر همان کروناست که خودش رو جای کتاب جازده
و این روزها هرکاری می‌کنه تا خودش رو به دست یکی از
ما در دنیا چه پیر چه جوان برسونه؛ که تا حدودی موفق
شده، ولی مقاومت ما انسان‌ها بیشتر از این کتابه چون
ما هم سلاحی داریم به عنوان دوری و صبر که انگار برای
ما هم این روزا می‌خواد چاپ بشه.

و امیدوارم که چاپ کتاب ما از چاپ کرونا جلو بزنه.



مسابقه

کلمات رمز را با استفاده از توضیحات مربوط به هر کدام پیدا کنید و جمله کامل شده را به
آدرس ما در اینستاگرام یعنی [nojavane_jamejam](https://www.instagram.com/nojavane_jamejam) ارسال کنید.

جمله رمز

در مطلب تو بودی چیکار می‌کردی؟ احترام اول را سه خط زیر پا بگذار	۱
در نکته طلایی یادداشت دکتر لاور سه قدم قبل از احترام	۲
حوالی ظهر در کلاس مجازی، زیر احترام؛ حالا الان «؟» کیه؟	۳
گل پشت و رو داره یک جمله مانده به احترام متن مقدمه قبل از کاری بکن	۴
گل پشت و رو داره یک جمله مانده به احترام متن مقدمه قبل از کاری بکن	۵
سوال مربوط به احترام در عقل کل، شغل کسی که نامش ابودیلاق است	۶
در سینمای بی‌پدر و مادر، بند هفت، اولین فعل	۷
	۸